جلسه 249

سه شنبه 30/07/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

اشکال دیگری که به مقدمه موصله گرفته شده اشکال صاحب کفایه است.

ایشان فرموده است: وجوب غیری اگر مثلا به ذات وضوء تعلق نگیرد بلکه به وضوء به قید ایصال تعلق بگیرد، ما سؤال می کنیم آیا با اتیان به ذات وضوء این وجوب غیری ساقط شده است یا نه. اگر بگوئید ساقط نشده، این واضح البطلان است. حالا چرا واضح البطلان است؟ وجهش را ذکر نکرده است، ما بعدا دو وجه ذکر می کنیم. پس اگر بگوئید وجوب غیری ساقط نشده، این روشن است که باطل است. اگر بگوئید وجوب غیری ساقط شده، خب سؤال می کنیم که وجوب یا ثبوتش به تحقق امتثال است، یا به تحقق عصیان است، یا به ارتفاع موضوع است مثل وجوب دفن میت که به سبب غرق میت در دریا موضوعش مرتفع می شود. حالا در مورد کسی که وضوء گرفت او که عاصی نیست، ارتفاع موضوع هم در او فرض نشده است، فیتعین که بگوئیم ثبوت وجوب غیری بالامتثال است. و این با قول به وجوب مقدمه موصله نمی سازد. قول به مقدمه موصله می گوید هنوز مقدمه موصله نیامده است ولو وضوء گرفتید. و وقتی مقدمه موصله نیامده امتثال نشده است. ما اثبات کردیم که چون امر غیری با وضوء گرفتن شما ساقط شد، کأنه از اول وقت اگر متوضأ بودید، چطور اصلا امر غیری به وضوء نمی آمد فقط امر می آمد به ذی المقدمة، حالا هم که اول وقت شد و شما وضوء گرفتید، کأنه وضوء یا مقدمه نماز نبود یا قبل از وقت وضوء گرفتید. امر غیری ساقط شده است با وضوء گرفتن شما. وسقوط امر غیری هیچ توجیهی ندارد جز اینکه بگوئید امتثال شده است. و این نشان می دهد که متعلق وجوب غیری ذات وضوء است.

إن قلت: یک احتمال دیگری هم برای سقوط امر هست غیر از امتثال و عصیان وارتفاع موضوع، و هو حصول الغرض بغیر الواجب. گاهی غیر واجب محصل غرض است. مولا امر کرد شما این لباس متنجس را بشویید. ناگهان باران آمد و این لباس شسته شد. غیر الواجب اسقط الوجوب لتحصیل الغرض. اینجا هم این وضوء واجب نباشد اما چون محصل غرض است مسقط وجوب باشد. واجب خصوص مقدمه موصله باشد.

مرحوم آخوند می گوید قلت: می شود جائی فرض کرد که غیر الواجب مسقط وجوب است، اما این فرض را باید جائی مطرح کرد که مانع داریم از شمول وجوب نسبت به آن فرد. اما در اینجا وقتی ذات وضوء محصل غرض از وجوب غیری است، مانع هم که ندارد که ذات وضوء واجب باشد، خب وجهی ندارد که اختصاص پیدا کند وجوب به یک حصه خاصه ای از وضوء بعد اشتراک هذه الحصه مع سائر الحصص فی تحصیل الملاک.

پس در جائی غیر واجب مسقط واجب است لحصول الغرض، که مانع داشته باشد از تعلق وجوب به آن. مثلا فعل غیر مقدور باشد، مثل همین نزول مطر، یا فعل محرّم باشد مثل غسل به ماء مغصوب. نه اینجا که هیچ مانعی برای اطلاق وجوب مقدمه ما نداریم.

سؤال وجواب: اینکه اتمام فی موضع القصر محصل تمام غرض باشد این را مرحوم آخوند قبول ندارد. محصّل معظم غرض هست و مفوت بقیة الغرض. ولذا من أتم فی موضع القصر عن جهل تقصیری هم اعاده نمی کند و هم عقاب می شود. عقاب می شود بخاطر تفویت بخشی از ملاک ملزم، اما اعاده ندارد چون معظم ملاک را استیفاء کرد و مانع شد از استیفاء تتمه ملاک ملزم. اینجا که اینطور نیست. اینجا با ذات امر وضوء که امر غیری ساقط می شود کل ملاک وجوب غیری استیفاء می شود.

اقول: اشکال به مرحوم آخوند این است که: جناب آخوند! شما چرا می گوئید سقوط امر غیری به اتیان وضوء بدیهی است؟ البته ایشان تعبیر نکرد بدیهی، ولی جوری برخورد کرد که واضح است سقوط امر غیری به اتیان به ذات وضوء. چرا واضح است؟ دو وجه مطرح می شود، یک وجه آقای خوئی فرموده و یک وجه مرحوم آقای صدر:

آقای خوئی ره فرموده: مرحوم آخوند نظرش این است که می گوید اگر امر غیری با اتیان وضوء ساقط نشود، بلکه بعد از اینکه ما وضوء گرفتیم باز امر داشته باشیم به وضوء، در این صورت یجب التکرار، باید دوباره وضوء بگیریم. و هذا واضح البطلان. پس معلوم می شود امر غیری با اتیان ذات وضوء ساقط شده است.

مرحوم آقای صدر می گوید: نظر مرحوم آخوند این است که اگر امر غیری بعد از اتیان به وضوء باقی بماند، طلب الحاصل می شود. طلب الحاصل غیر از وجوب تکرار است. طلب الحاصل یعنی آن چیزی را که انجام دادیم همان را طلب می کند، نه تکرار آن را. همان را طلب می کند. می گوئیم جناب مولا! طلب آنچه که انجام دادیم طلب الحاصل است. اگر می گوئی تکرار کن آن را، آن که فرمایش آقای خوئی بود که فرمود بقاء طلب موجب وجوب تکرار است و هذا باطل. مرحوم آقای صدر می گوید طبق نظر مرحوم آخوند بقاء امر غیری به معنای طلب الحاصل است.

اقول: ما یک اشکال نقضی داریم به مرحوم آخوند و یک جواب حلی.

اشکال نقضی به مرحوم آخوند این است که: جناب آخوند! چه می فرمائید در امتثال امر ضمنی در مرکب. من الله اکبر نماز را گفتم، امر ضمنی به تکبیرة الاحرام می گفت تکبیرة الاحرام بگو و من گفتم. این امر غیری به تکبیرة الاحرام ساقط شد یا نشد؟ اگر ساقط نشد یلزم منه وجوب التکرار أو طلب الحاصل. و هذا باطل. و اگر ساقط شد چطور ساقط شد؟ آیا بالعصیان ساقط شد؟! من که عصیان نکردم. آیا بالارتفاع موضوع ساقط شد؟! موضوع که مکلف در داخل وقت است و او باقی است. آیا بالامتثال ساقط شد؟! خب امتثال امر ضمنی با تمام کردن مرکب است. و الا من اگر بگویم الله اکبر و دیگر هیچ نگویم، همینجور یک ساعت مثل مجسمه بمانم، آیا امتثال شد آن امر ضمنی به تکبیرة الاحرام؟ تکبیرة الاحرامی متعلق امر ضمنی است که منضم می شود به او سائر اجزاء. هر چه شما در این امر ضمنی به تکبیرة الاحرام بگوئید، ما در امر غیری به وضوء می گوئیم. می گوئیم کسی که می گوید وضوء مقید به قید ایصال واجب است، یعنی ذات وضوء امر ضمنی دارد. یعنی امر رفته روی ذات مقید که وضوء است و تقید آن به ایصال. یعنی در واقع واجب غیری می شود مرکب ارتباطی از ذات وضوء و قید ایصال. هیچ فرقی نمی کند شما که ذات وضوء را می آورید، متعلق امر ضمنی غیری را آوردید، در نماز هم که تکبیرة الاحرام می خوانید متعلق امر ضمنی نفسی را آوردید. هرچه شما در تکبیرة الاحرام در نماز بگوئید ما در وضوء در مقدمه موصله می گوئیم. تکبیرة الاحرام متعلق امر ضمنی نفسی است، ذات وضوء هم متعلق امر ضمنی غیری است. چون امر غیری نرفته است روی ذات وضوء بلکه رفته است روی وضوء مقید به ایصال.

مرحوم آخوند چون کلام صاحب کفایه را اینجور توجیه کرده است که وجه سقوط امر غیری این است که لو لم یسقط کان بقائه طلبا للحاصل، گفته است که صاحب کفایه در کفایه دو نظر دارد برخلاف مطلبی که اینجا گفت:

نظر اول: در بحث تبدیل الامتثال بالامتثال گفت: اگر مولا بگوید جئنی بماء. غرض اقصی مولا با اتیان به ماء حاصل نشد. چون غرص اقصی شرب مولا هست للماء. ولذا امر به اتیان ماء باقی است حتی بعد از اینکه شما اتیان ماء کردید. و لذا تبدیل الامتثال جائز است به اتیان فرد آخر من الماء اعلی منه بل مطلقا.

خب جناب آخوند! بقاء امر به اتیان به ماء بعد از اتیان به طبیعی ماء طلب الحاصل است، چطور گفتید باقی است؟

نظر مرحوم آخوند در آنجا قابل دفاع هم نبود. چون اتیان به ماء امر استقلالی داشت. بقاء امر استقلالی بعد از اتیان به متعلق قابل توجیه نیست. اما در بحث ما می شود توجیه کرد. چون امر، امر غیری است، امر ضمنی است.

نظر دوم: در بحث تعبدی نظر آخوند این است که بین کفن میت که واجب توصلی است با غسل میت که واجب تعبدی است به لحاظ متعلق هیچ فرق نیست. یکی دفن المیت است و یکی غسل المیت. فقط اگر غسل المیت را بدون قصد قربت انجام بدهی غرض حاصل نمی شود. و تا غرض حاصل نشود امر به غسل میت باقی است.

خب جناب آخوند! بقاء امر به غسل میت بعد از تحقق متعلقش که ذات غسل میت است، خب طلب الحاصل است.

خب این دو نقض با این بیان آقای صدر که می گفت وجه سقوط امر غیری این است که اگر ساقط نشود طلب الحاصل می شود وارد است. اما طبق توجیه آقای خوئی ره که وإن لم یسقط الامر الغیری باتیان الوضوء وجب تکراره، خب نقض به تعبدی وارد نیست. چون در تعبدی وجب تکراره. اگر شما غسل میت بکنید بدون قصد قربت، خب یجب تکراره. لذا این نقض وارد نمی شود. اما مثال تبدیل الامتثال بالامتثال نقض است بر مرحوم آخوند. که در تبدیل الامتثال بالامتثال مرحوم آخوند می گوید اگر اتیان به متعلق علت تامه غرض اقصی نباشد، آب آوردن که علت تامه غرض اقصی که شرب المولا للماء است نیست، ایشان گفت امر به اتیان به ماء باقی است تا غرض اقصی حاصل نشده است. می گوئیم خب اگر باقی است طبق این توجیه آقای خوئی این نقض وارد است، چون می گوئیم اگر باقی است یجب تکراره، در حالی که شما می گوئید جواز تبدیل الامتثال بالامتثال. شما خودتان هم در آنجا می گوئید واجب نیست تکرار و تجدید آب آوردن.

این نقض های به مرحوم آخوند.

اما جواب حلی: جناب آخوند! خلط شد بین امر ضمنی و امر استقلالی. امر ضمنی بعد از تحقق متعلقش محرکیت ندارد عقلا. امر ضمنی به تکبیرة الاحرام بعد از اینکه شما تکبیرة الاحرام گفتید محرکیت ندارد عقلا به تکبیرة الاحرام. عقل نمی گوید واجب است تکبیرة الاحرام بگوئی. چون می گوئی گفتم. ولکن خود امر ضمنی محال است سقوط پیدا کند. چرا؟ برای اینکه امر ضمنی، ضمنی است. وجودش ضمنی است بقائش هم ضمنی است سقوطش هم ضمنی است. اصلا امر ضمنی یعنی تحلیل امر استقلالی. و الا اگر بنا بود امر ضمنی برای خودش خود­رأی باشد هر وقت خواست بیاد و هر وقت خواست برود و هیچ اعتنائی به امر استقلالی نکند، اینکه دیگر امر ضمنی نمی شد. امر ضمنی یعنی تابع، یعنی یحدث بحدوث الامر الاستقلالی ویسقط بسقوط الامر الاستقلالی. این ضمنی است. و هیچ محذوری ندارد. امر رفته است روی مرکب نماز، و این امر به دخول وقت حادث می شود و تا السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته را نگفتید این امر به مرکب ساقط نمی شود، و تا امر به مرکب ساقط نشود امرهای ضمنی هست. منتهی محرکیت عقلیه امر ضمنی به تکبیرة الاحرام دیگر با تکبیرة الاحرام شما به شکل معلق داعویتش از کار افتاد نه به شکل منجز. چرا؟ برای اینکه عقل می گوید من دیگر حکم نمی کنم به وجوب امتثال این امر ضمنی، اما مراعی للحوق سائر الاجزاء. اگر تکبیرة الاحرام بگوئی بعدش مثل مجسمه 5 دقیقه بایستی که موالات عرفیه به هم بخورد، باید یک بار دیگر تکبیرة الاحرام بگوئی. سقوط فاعلیت و محرکیت امر ضمنی به تکبیرة الاحرام یعنی سقوط وجوب عقلی امتثال آن مراعی و معلق است به لحوق سائر اجزاء.

سؤال وجواب: باید نماز تمام بشود تا این امر به مرکب ساقط بشود و با سقوط امر به مرکب امر ضمنی به اجزاء ساقط می شود. و الا این نه عقلائی است و نه عقلی است که امر به مرکب با گفتن الله اکبر لاغر بشود، وقتی گفتم بسم الله الرحمن الرحیم این امر به مرکب لاغرتر شود. تا آخر وقتی السلام علیکم گفته می شود دیگر چیزی از این امر به مرکب نمی ماند و باید نعش آن را بردارند. این حرفها نیست. یک امر به مرکبی است. سقوط فعلیتش یکجا است. امتثالش مراعی است. امر ضمنی به تکبیرة الاحرام ساقط نشده و هنوز هم فعلیتش هست. اما فاعلیت و محرکیتش به شکل مراعی و معلق بله فعلا ساقط شد. فعلا عقل به شما نمی گوید تکبیرة الاحرام بیاور، بلکه منتظر است ببیند چکار می کنید. اصلا امتثال امر ضمنی هم ضمنی است. یعنی امر ضمنی همه چیزش ضمنی است، حدوثش ضمنی است، بقائش ضمنی است، سقوطش ضمنی است، امتثالش ضمنی است.

حتی نظر مرحوم آقای صدر (خلافا للمشهور) این است که می گوید امر به مرکب هم بعد از تحقق مرکب ساقط نمی شود. شما چه توقعی دارید از این امر ضمنی به تکبیرة الاحرام؟ شما انتظار دارید این با تکبیرة الاحرام ساقط بشود؟ بزرگتر او که امر استقلالی به مرکب است بعد از اتیان به مرکب ساقط نمی شود، بلکه محرکیت و فاعلیتش تمام می شود، یعنی دیگر عقل حکم نمی کند به وجوب امتثال. تا چه برسد به امر ضمنی.

حالا ما وفاقا للمشهور در مورد امر به مرکب نظر مرحوم آقای صدر را قبول نکردیم. معتقدیم در ارتکاز عقلائی بقاء امر به یک شیء معلق است بر عدم اتیان آن شیء. وقتی آن شیء را اتیان کردیم، دیگر امر حتی در مقام اعتبار هم مدتش تمام می شود. در ارتکاز شما که می خواهید این آقا آب بیاورد، آن خواسته شما مادامی است که او آب نیاورده است. اگر آب آورد دیگر خواسته ندارید. محبوب یک بحث دیگر است. بله آن اتیان به ماء محبوب است. همان کسی که آب آورد مدام تشکر می کنی و هنوز هم محبوب است. اما آب طلب نفسانی که بگوئی می خواهم آب بیاوری، نه دیگر، آب آوردی دستت درد نکند. طلب نفسانی یک فعل مشروط و مغیی است به عدم اتیان به او. مرحوم آقای صدر در این موارد می گوید تحقق محبوب باعث نمی شود که این محبوب از محبوب بودن بیفتد. شما می روید زیارت امام حسین علیه السلام، بعد که برمی گردید آن زیارت هنوز هم محبوب است، به هر کسی می رسید می گوئید عجب صفائی داشت خدا به شما قسمت کند. همان محبوب بقاءا هم محبوب است ولو بعد تحققه. ولذا ایشان می گوید تکلیف بعد از تحقق متعلقش هنوز هست ولی محرک نیست. ولی ما می گوئیم تکلیف که حکم نیست. تکلیف طلب نفسانی مولا است نحو الفعل، هجمة نفس المولا است نحو فعل العبد، یا بعث اعتباری مولا است نحو فعل العبد، و این ارتکازا مغیی است به عدم حصول متعلقش.

پس فعلیت امر به مرکب بعد از تحقق مرکب از بین می رود. اما امر ضمنی معنا ندارد که فعلیتش با تحقق تکبیرة الاحرام از بین برود. بلکه سقوطش هم ضمنی است، امتثالش هم ضمنی است. جناب آخوند! کسی که مقدمه موصله می گوید، می گوید امر به ذات وضوء امر ضمنی غیری است. چون متعلق امر غیری الوضوء المقید به قید الایصال است، یا الوضوء مع انضمام سائر المقدمات است.

ولذا این اشکال صاحب کفایه درست نیست.

اشکال دیگر هم که از صاحب کفایه است این است که: ایشان می گوید: دو احتمال در ملاک وجوب مقدمه هست لیس لهما ثالث:

احتمال اول: اینکه بگوئیم ملاک و غرض از وجوب مقدمه حصول ما لولاه لما حصل الواجب است. یعنی حصول ما یتوقف علیه الواجب است. این یک احتمال که ما می گوئیم. ما می گوئیم ملاک در وجوب مقدمه حصول ما یتوقف علیه الواجب النفسی است. به تعبیر خود ایشان حصول ما لولاه لما حصل الواجب است.

احتمال دوم: اینکه بگوئیم غرض از وجوب مقدمه ترتب الواجب النفسی هست. که صاحب فصول می گوید.

مرحوم آخوند می گوید اثبات می کنیم که غرض دوم باطل است فیتعین الغرض الاول و هو المطلوب. چطور اثبات می کنیم؟ ایشان فرموده: غرض از وجوب مقدمه ترتب ذی المقدمه است؟ نخیر، این غرض غالبا حاصل می شود. این چه غرضی است که در 99 درصد مقدمات این غرض نیست. چرا؟ برای اینکه شما وضوء بگیر، آیا یترتب علیه الصلاة؟ نه. چون بعدش تازه دست خودت هست، اگر اراده کردی نماز بخوانی، آنوقت نماز می خوانی، والا بر حصول وضوء غرض ترتب نماز بار نمی شود. فقط سبب های تولیدی، مثلا القاء فی النار سبب تولیدی احتراق است، فقط باید بگوئید آنجا هست که وجوب القاء فی النار یترتب علیه الاحتراق. یعنی وجوب مقدمه موصله فقط مختص می شود به سبب تولیدی که با اتیان به این سبب تولیدی یترتب المسبب التولیدی؟ این را که نمی شود گفت. غالب واجب های نفسی فعل اختیاری هستند، مثل نماز. شما بعد از اتیان به وضوء باز می بینید لایترتب الصلاة، باز می توانید نماز نخوانید.

إن قلت: بالاخره نماز هم یک سبب تولیدی دارد، علت تامه دارد، ولو مجموعه ای از وضوء و ارادة الصلاة. همان چیزی که قبلا بحث می شد، که واجب غیری مجموع الوضوء و ارادة الصلاة است. این مجموع حاصل که بشود یعنی علت تامه نماز حاصل بشود، خب یترتب علیه المعلول. انفکاک معلول از علت تامه محال است.

قلت: مرحوم آخوند می گوید این حرفها را نزنید. امر به اراده تعلق نمی گیرد، چون اراده اختیاری نیست. و الا لتسلسل. اگر بنا باشد آب می خورید این اختیاری بودنش به سبق اراده است. بنا باشد اراده آب خوردن هم اختیاری باشد یعنی او هم مسبوق به اراده باشد، یعنی اراده هم مسبوق به اراده باشد، خب از اینکه تسلسل لازم می آید. پس امر به اراده تعلق نمی گیرد. اگر بگوئید امر به وضوء تعلق می گیرد، خب لا یترتب علی الوضوء تحقق الصلاة.

من قبل از اینکه اشکال مطالب مرحوم آخوند را بگویم، یک دفاعی از مرحوم آخوند بکنم در مقابل هجوم بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی و آقای صدر. گفته اند جناب آخوند! این احتمال اول باطل است. چرا؟ برای اینکه شما می گوئید غرض از وجوب مقدمه تمکن از ذی المقدمة است؟! تمکن از ذی المقدمة که قبل از تحقق مقدمه هم هست. شما همینکه می توانید وضوء بگیرید ولو وضوء نگیرید، تمکن دارید از نماز. پس نمی شود غرض از وجوب وضوء این باشد که شما وضوء بگیر تا تمکن پیدا کنی از نماز. نخیر، من قبل از وضوء هم تمکن از نماز دارم چون تمکن از وضوء دارم.

آقای خوئی هم اضافه کرده گفته، اگر اینجور است که شما می گوئید خب تحصیل قدرت که لازم نیست، من وضوء نمی گیرم. وضوء نمی گیرم تا تمکن پیدا نکنم از نماز. وجوب نماز هم که مشروط به تمکن است راحت می شوم.

اقول: ما عرضمان این است که (علیکم بالمتون لا بالحواشی مثل حاشیه مرحوم مشکینی) در متن کفایه یکجا هم مرحوم آخوند نگفته غرض از وجوب مقدمه تمکن از ذی المقدمه است تا بعد بخواهیم به ایشان اشکال کنیم. مرحوم آخوند می گوید غرض از وجوب مقدمه حصول ما لولاه لما حصل الواجب است. این یک تعبیر است. تعبیر دیگر این است که می گوید: غرض از وجوب مقدمه حصول ما لا یتمکن من الواجب بدونه. غرض از وجوب وضوء این است که چیزی که بدون آن نمی توانی نماز بخوانی حاصل بشود. شما الان هم بدون وضوء نمی توانی نماز صحیح بخوانی. حالا در نصب سلّم پیاده کنم که شرط عقلی است. مولا امر کرد به نصب سلّم، غرض از امر به نصب سلّم این است که حاصل بشود چیزی که بدون آن نمی توانی پشت بام بروی. بله همین الان هم می توانی پشت بام بروی اما بدون نصب سلّم نمی توانی. یعنی حصول ما یتوقف علیه الواجب النفسی. خب مرحوم آخوند راست می گوید که این ملاک حاصل می شود. شما اگر نصب سلّم کنی حاصل می شود چیزی که بدون آن تمکن نداری از صعود الی السطح. بله الان هم تمکن داری از صعود الی السطح به اینکه نصب سلّم کنی و صعود الی السطح کنی. المقدور مع الواسطة مقدور. اما بدون نصب سلّم می توانی؟ یعنی تمکن داری از صعود بدون نصب سلّم؟ شما تمکن داری از ایجاد معلول بدون علت؟ بله شما تمکن داری از ایجاد معلول. مولا میگوید اوجد الحرارة، تمکن داری از ایجاد حرارت به تمکن از اشعال نار. اما تمکن نداری از ایجاد حرارت بدون ایجاد علت آن. مرحوم آخوند میگوید عرض از وجوب مقدمه حصول ما لا یتمکن المکلف من الواجب بدونه است یا حصول ما لولاه لما حصل الواجب است یعنی حصول ما یتوقف علیه الواجب است. این حرف درستی است. چرا؟ برای اینکه احتمال دوم باطل است.

ما می گوئیم نخیر احتمال دوم باطل نیست. اولا مراد از ترتب این نیست که تا نصب سلّم کردی صعود الی السطح محقق بشود. غرض ترتب است اما ترتب ولو مع الواسطه. مرحوم آخوند می گوید غرض حصول ما یتوقف است، یعنی اگر صعود الی السطح هم نکنی غرض از وجوب نصب سلّم حاصل شده است. ما می گوئیم نه، غرض از وجوب نصب سلّم ترتب الصعود الی السطح علیه است. غرض از نصب سلّم این است که صعود الی السطح بکنی ولو فی زمان متأخر و مع الواسطة. یعنی اگر شما نصب سلّم کردی وبعدا صعود الی السطح نکردی، همسرت می گوید من که گفتم صعود الی السطح کن که غرض اصل من بود شما او را که انجام ندادی، دیگر چرا نردبان گذاشتی و خانه را شلوغ کردی. این معنایش این است که غرض از نصب سلّم ترتب الصعود الی السطح است. معنای ترتب این نیست که تا نصب سلّم بکنیم خودبخود صعود الی السطح هم بشود. معنایش این نیست.

سؤال وجواب: مراد ترتب بلاواسطه که نیست. ظاهر کلام مرحوم آخوند این است که تا این مقدمه شد دیگر خودبخود ذی المقدمة هم بیاید. پس اینکه درست نیست.

ثانیا: اینکه شما در جواب آن إن قلت گفتید که مجموع مقدمات نمی تواند وجوب غیری پیدا کند، برای اینکه یکی از مقدمات اراده است و به اراده امر تعلق نمی گیرید. جناب آخوند! اولا این را توجه کنید که امر، امر غیری است. امر غیری تحمیلی است. یعنی مولائی که شوق نفسی دارد نمی تواند شوق غیری پیدا نکند. این را می گویند. بعد شما می گوئید که امر به اراده امر به غیر مقدور است؟ هر چه می خواهد باشد. دست مولا نیست. آن کسی که قائل به وجوب مقدمه است بنابر ملازمه عقلیه، می گوید اصلا نمی تواند مولا بی تفاوت باشد نسبت به مقدمه واجب، بعد به مولا می گوئی که درست است که اراده نماز جزء مقدمه است، اما لغو است که به اراده امر کنیم، چون تکلیف به غیر مقدور است. مولا می گوید لغو چیست، نمی توانم نکنم. اصلا شوق تبعی قهری است.

سؤال: برای اینکه قهری است نمی توانم شوق پیدا کنم.

جواب: مگر شوق به غیر مقدور تعلق نمی گیرد؟ آیا شوق ندارید به اینکه الان پرواز کنید به عالم ملکوت و اولیاء الله را در عالم ملکوت ببینید و بعد برگردید به عالم ملک. شوق دارید دیگر. شوق به غیر مقدور است.

وانگهی اراده یعنی عزم مستمر نه شوق اکید که بگوئید غیر اختیاری است. عزم دست خودم هست من عزم بکنم یا نکنم. الان شما دست خودتان هست که بر یک فعلی عازم بشوید. الان عازم بشوید که ظهر تخم مرغ بخورید دست خودتان هست.

واینهم که ایشان می گوید اراده ارادیه نیست. می گوئیم برای اراده معانی گفته اند: یکی شوق اکید است، حالا او غیر اختیاری است. اما اراده به معنای عزم و اتخاذ قرار، اینکه در اختیار انسان است. انسان تصمیم می گیرد که نهار آبگوشت بخورد.

سؤال وجواب: مرحوم آخوند اراده را شوق اکید محرکات عضلات می گیرد. در حالی که اراده یعنی عزم.

و اصلا این حرفها به کنار یک جمله بگویم ختم کلام امروز باشد، و آن این است که اینکه شعار شده است که الارادة لیست ارادیة و الا لتسلسلت. آقا! اگر من گفتم حتما باید اراده مسبوق به اراده باشد تسلسل است. یعنی بگویم لازم است هر اراده ای به دنبالش اراده دیگر باشد. اما اگر من بگویم ممکن است و می شود اراده مسبوق به اراده باشد ولو ضروری نیست، کجا تسلسل لازم می آید؟ امکان دارد که اراده به اراده تعلق بگیرد، کجا این محال است؟ بخاطر شرائط ویژه ممکن است یک جائی اراده به اراده تعلق بگیرد، کجا محال لازم می آید؟ و تتمة الکلام انشاءالله فردا.